

نفت ستیزی در اندیشه شاعران معاصر عربی (مطالعه موردی شاعران دو کشور عراق و سوریه)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۴

علی نجفی ایوکی^۱

عباس اقبالی^۲

الهام بابلی بهمه^۳

چکیده

نفت به مثابه یک ماده حیاتی در کشورهای عربی، دارای اهمیت استراتژیک و ژئوپولیتیک است که بخش قابل توجهی از حجم انبوه نظریه‌های اقتصاد سیاسی کشورهای عربی را به خود اختصاص داده است. اهمیت و نقش حیاتی نفت به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر پدید آورنده معادلات سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی کشورهای عربی تا بدان جا است که در این کشورها مفهومی به نام «ادبیات نفت» را به وجود آورده است. آثار و پیامدهای متعدد ورود این پدیده به زندگی سیاسی و اجتماعی عربی انکارناپذیر است. در پرتو اهمیت مسئله، مقاله حاضر می‌کوشد با الهام‌گیری از نظریه‌های گوناگون، به روش توصیفی - تحلیلی مفهوم ادبیات نفت را تبیین کند و به عنوان نمونه رویکرد سه شاعر معاصر عربی؛ یعنی احمد مطر، مظفر نواب و نزار قبانی را مورد نقد و بررسی قرار دهد. نتایج بررسی حاکی از این است که شاعران مورد بحث، نفت را مایه عقب‌ماندگی، استبداد، نکبت، فساد سیاسی، فساد جنسی و استعمارزدگی دانسته و آن را در طیف وسیعی از مفاهیم منفی نبود شایسته سالاری، خودکامگی و از عوامل استبداد برشمرده‌اند؛

^۱ - دانشیار زبان و ادبیات عربی، گروه علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول): najafi.ivaki@yahoo.com

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات عربی، گروه علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران: aeghbaly@kashanu.ac.ir

^۳ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، گروه علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران: baboli.elham@yahoo.com

به شکلی که در نگاه کلی مواضع آنان به مفهوم استبداد نفتی نزدیک‌تر از سایر نظریه‌های این حوزه است.
کلید واژه‌ها: نفت، شعر معاصر عربی، انتقاد، استعمارپذیری، خودکامگی.

مقدمه

ادبیات از این جهت که بازتاب دهنده مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگ‌های حاکم بر جامعه است، می‌تواند به عنوان یک ابزار کنترل اجتماعی دو لایه زیر ساخت و رو ساخت جامعه را تحت الشعاع خود قرار دهد و از طرفی نیاز انسان به ادبیات به مثابه محرک برای بازسازی جامعه، نقش مثبت آن را در نظر عموم مردم آشکار می‌کند. ادبیات هر جهانی، پر ثمر و سرشار از اندیشه است که گاهی این اندیشه‌ها را برای برون رفت از بحران‌ها و مواجهه با چالش‌های بسیار گسترده‌ای به کار می‌گیرند.

وضعیت ناپه‌نچار و نابسامان اجتماعی در کشورهای عربی منجر به ورود چالش‌های اجتماعی – سیاسی به عرصه آثار ادبی شد. "شرایط زندگی انسان معاصر عربی و مشکلات آن از ابتدای نیمه دوم قرن بیستم سبب شد تا شاعران معاصر بیش از پیش با این مشکلات روبرو شوند و به نقش اساسی خود در برابر جامعه پی ببرند و از طرفی نیاز به نوعی دگرگونی و تغییر در نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری به ویژه پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای عربی احساس می‌شد" (الورقی، ۱۹۸۴: ۲۳۱).

از سویی دیگر، ادبیات با تفکر و اندیشه انسان عربی پیوندی ناگسستنی دارد. این پیوند تا جایی است که ادبیات با گونه‌های گوناگونش به عرصه‌ای برای بیان مشکلات تبدیل می‌شود. شعر یکی از کهن‌ترین صورت‌های حکمت و اندیشه در تاریخ تفکر عربی است. تأمل و تفکر در باب شعر و نسبت آن با معرفت و عقلانیت از جمله مؤلفه‌های بنیادی اندیشه عربی است. شعر دست کم با سه مقوله فکر، سیاست و تاریخ مرتبط و همبسته است. حاکمیت سلطه و بازتولید کلان روایت‌های شعر عربی از حقیقت به قصد استعمار زیست جهان عربی مسئله‌ای است که باید به آن اندیشید. هرچند ذهن فردی و جمعی عربی به شیوه‌ای ساختاری و تاریخی به مستعمره دیگری درآمده است اما ریشه تضادها و تنش‌های فراگیر در ذهن عربی و بروز حکومت‌های نفت محورانه خودکامه وجهی درونی‌تر و عمیق‌تر دارد.

جنبه بیرونی این تضادهای بحران گونه که به عواملی چون ژئوپلیتیک، وجود نظام‌های بی‌توجه به مردم، و نیز نگاه حاکمیت مسلط برمی‌گردد به تعبیر «هابرماس»، انسان عربی و

جامعه‌اش به نوعی به یک ابژه و برساخته گفتمانی تقلیل پیدا کرده است و جامعه‌ای مستعمره‌ای شکل و نفتی به خود گرفته است که با تعابیر جامعه انضباطی فوکو، جامعه امنیتی آگامبن، جامعه متخاصم سنتال موف، جامعه پلیسی رانسیر متناظر است.

از منظر شعرشناختی، جنبه درونی این بحران ریشه در انحطاط و مسئله‌مند نبودن ذهن انسان عرب دارد که خصلتی درونی دارد و توانمندی لازم را برای ساماندهی زیست جهان خویش برای نیل به سعادت و توسعه ندارد. با مطالعه شعر عربی چنین به نظر می‌رسد که تغییر در نحوه تفکر، جهان بینی، نگرش و مواجهه با حقیقت ضرورتی است که بر پایه آن امکان تحقق سعادت و تشکیل جامعه فارغ از تکیه و ابتدای صرف بر منابع طبیعی فراهم شود. ساماندهی زیست جهان عربی بر مبنای بهترین شیوه مواجهه با حقیقت و صورتبندی آن در راستای فضیلت و خیر عمومی یکی از دغدغه‌های شعر شاعران معاصر است.

بر این اساس شناخت رگه‌های فکری و کاوش انتقادی سیر تحول تاریخی شعر معاصر عربی، یکی از موضوعات اساسی تاریخ اندیشه و نقد و نظریه ادبی است. برای شناخت انتقادی این سنت فکری و استخراج و ایضاح مؤلفه‌ها و عناصر بنیادی آن لازم است تاریخ اندیشه شعری عربی یا شعر عربی در مقام اندیشه و تولید معرفت را بررسی و نقد کرد. شاعران عربی تلاش کرده‌اند تا امر عربی و ویژگی‌های هستی‌شناختی آن را درک کنند. ضروری است بر اساس تاریخ اندیشه، نسبت به واکاوی و بازشناخت نقادانه شعر عربی معاصر در ساحت ظرفیت‌ها، امکان‌ها و امتناع‌های آن اهتمام جدی ورزید.

تأمل درباره سنت شعر عربی خود گونه‌ای اندیشیدن است. تبارشناسی تفکر شعری و مفهوم سازی آن نیاز به تحقیقات و تدقیقات گسترده‌ای دارد و ماهیت موضوع شعر سیاسی و تمرکز بر امر عربی هنوز جای تأملات گسترده‌ای دارد. به نظر می‌رسد در جهان معاصر عربی عنصر سیاسی از عناصر و مقومات هستی‌شناختی شعر عربی است. بسیاری از شاعران معاصر با قرار گرفتن در حوزه شعر سیاسی، با استبدادی خواندن خوی عربی معاصر از مجرای نقد سیاست نفتی، در حوزه مطالعه ما جای می‌گیرند اما روشمندی بحث اقتضا می‌کند مطالعه ما از مجرای بررسی نظریه‌های اقتصادی مشخص پیش رود.

در زمینه تأثیر نفت بر تحولات توسعه‌ای در اقتصادهای نفتی کشورهای عربی فرضیه‌ها و

نظریه‌های متفاوتی طرح و بحث شده است. در چشم اندازی کلی این نظریه‌ها به دو رویکرد نوفایده‌گرایی و نهادگرایی جدید قابل تقسیمند. نوفایده‌گرایی عموماً نسبت به دولت نگرش منفی دارد (میرترابی، ۱۳۸۶: ۱۴۱). نظریه دولت رانتیر^۱ از بحث‌های موجود در فضای رویکرد نوفایده‌گرایان مدد جست؛ رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که یک دولت از منابع خارجی یعنی با فروش منابع زیرزمینی و دریافت کمک‌ها از بیگانگان به دست می‌آورد (ازغندی، ۱۳۹۱: ۳۹ و حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). نظریه دولت رانتیر متکی بر این پیش فرض است که شیوه زمامداری دولت مبتنی و متکی بر منابع مالی است (نصیری، ۱۳۸۰: ۱۸۳).

لوسیانی - از پایه‌گذاران نظریه دولت رانتیر - و ببلای^۲ - اقتصاددان مصری - مفهوم دولت رانتیر را برای توضیح ماهیت و چگونگی دولت‌های عربی خصوصاً با عطف نظر به ثروت‌های نفتی استفاده کردند. طبق این نظریه زمامدار یا باید منابع را به شکل مستقیم میان هواداران توزیع کند یا با استفاده از قدرت قانونگذاری خود، کارکرد نیروهای بازار را محدود کرده و برای نزدیکان و عزیزان خود رانت تولید کند (ایوانز، ۱۳۸۰: ۶۴-۶۵). طبق نظریه دولت رانتیر که در همین چهارچوب، طرح مفهوم می‌کند نیروهای اجتماعی به دلیل به دست آوردن مزایایی که دولت در مقام یک میانجی به آنان اعطا می‌کند از وارد شدن در مقوله‌های سیاست اجتناب می‌کنند (میرترابی، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

نظریه نهادگرایی جدید که در دهه نود میلادی طرح شد، در توضیح عملکرد دولت و نیروهای اجتماعی به اهمیت و نقش نهادها می‌پردازد (قوام، ۱۳۷۳: ۹). طبق این نظریه نباید تحلیل را تنها بر منافع نیروهای اجتماعی متمرکز کرد، بلکه منابع مالی اهمیت می‌یابند (میرترابی، ۱۳۸۶: ۱۴۷). در این باره برخی نظریه‌ها، نفت را از موانع اصلی توسعه سیاسی و حتی از عوامل استبداد دانسته و از وضعیتی موسوم به «استبداد نفتی» سخن به میان می‌آورند (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۹۰).

یکی از این نظریه‌ها - که از قدرت تبیین بالایی برخوردار است - متعلق به «مایکل

^۱ - The rentier State

^۲ - Luciani & Beblawi

هرب^۱ است؛ هرب با هدف تبیین علل ماندگاری و بقای نظام‌های سنتی و پادشاهی نظام سیاسی کشورهای عربی، این نظام‌ها را تحلیل و تشریح و آن نظام‌های پادشاهی را به سه دسته تقسیم می‌کند. نوع نخست مانند نظام پادشاهی بحرین، عربستان، کویت، قطر و امارات نظام‌هایی هستند که خانواده حاکم، همان «نهاد حاکم» است (النجار، ۲۰۰۷: ۱۵۱).

در این دسته، خانواده حاکم، مراکز قدرت از جمله پست‌های نخست وزیری و وزارت‌های حساسی چون وزارت کشور، وزارت خارجه و وزارت دفاع را قبضه کرده است. در این گونه نظام‌ها، مکانیزم‌های قدرتمندی برای تقسیم قدرت خصوصا در هنگام جانشینی، جاری است و همین امر موجب شده خانواده حاکم، تسلط کامل خود را حفظ کند. دسته دوم را به نظام‌هایی مانند مصر، عراق، لیبی و افغانستان اطلاق می‌کند که خانواده حاکم از برعهده گرفتن سمت‌های حکومتی ممنوع شده و فقط پادشاه حکومت می‌کند اما او توان تعیین و انتخاب جانشین خود را دارد و از قدرت شخصی بیشتری نسبت به پادشاهان نوع نخست برخوردار است این رژیم‌ها در مقام مقایسه با نوع نخست بی‌ثبات‌تر و شکننده‌تر است و نوع سوم که نظام‌های پادشاهی مغرب، اردن و عمان را شامل می‌شود وضعیتی بینابینی دارد؛ با این توضیح که ورود افراد خاندان حاکم به مقام و سمت‌های دولتی و حکومتی امکان پذیر است اما این سمت‌ها در انحصار خاندان حاکم نیست (همان: ۱۵۷-۱۵۸).

تاریخ پنجاه ساله اخیر نظام‌های پادشاهی مورد بحث نشان می‌دهد که همه نظام‌های نوع دوم مانند افغانستان، لیبی، عراق و مصر فروپاشیده اما نظام‌های از نوع دو دسته اول و سوم، در برابر سقوط استقامت و پایداری نشان داده‌اند (میرترابی، ۱۳۹۰: ۹۸ - ۱۰۰). هرب منتقد دولت رانتیر است و باور دارد که نفت وضعیت سیاسی و اجتماعی این منطقه را در سده بیستم دگرگون کرده است. وی بر این باور است که امیرنشینان خلیج فارس قبل از استفاده از نفت، عملاً واجد استقلال عمل نبودند. هر بخش زیر لوای یکی از شاهزادگان حاکم بود (النجار، ۲۰۰۷: ۱۵۰).

لوسیانی اعتقاد دارد: دولت‌های رانتیر وارثان نظام‌های سیاسی سابق بر خویشند و خود نظام جدیدی وضع نمی‌کنند. به باور او اغلب این دولت‌ها، اقتدارگرایانند و دستیابی به رانت موجب

^۱ - Michael Herb

می‌شود سیاست‌های اقتدارگرایانه را اعمال کنند. وی با مقایسه دولت‌های رانتیر و غیر رانتیر در کشورهای عربی و خاورمیانه به این نتیجه می‌رسد که دولت‌های غیر رانتیر برخلاف دولت‌های رانتیر به دلیل بی‌نیازی مواجهه با فشار از پایین، در برابر فشارها از ابزار سرکوب و کنترلی که به علت پیشرفت تکنولوژیک تسهیل شده است استفاده می‌کنند (Luciani, 1986: 162).

در مقابل، نظریه‌های دیگری در خصوص نحوه ارتباط و تأثیر متقابل نفت و دولت عنوان شده است که با مبنای نظری آرای قبل مخالف است. مثلاً «گاس»^۱ دیگر نظریه پرداز این زمینه، در مخالفت با لوسیانی استدلال می‌کند که با وجود این که چند دهه پیش تصور نمی‌شد اما دولت در نظام‌های پادشاهی نفتی حوزه خلیج، عملاً به محور و مدار توسعه و کارفرمایی مقتدر و فراهم کننده انبوهی از خدمات مبدل شده و از همین رو محوری‌ترین و اصلی‌ترین نقش را در زندگی مردم بازی می‌کند (میرترابی، ۱۳۹۰: ۹۸ - ۹۹).

«ساموئل شوپرت» نظریه پرداز اتریشی در حوزه نفت نیز معتقد است که دولت‌ها و کشورهای نفتی که پیش از وابستگی به نفت، واجد نهادهای قدرتمند، نظام مدون و پیشرفته مالیاتی و حاکمیت قانون بوده‌اند امکان وسیعی در جهت رهایی از تبعات و عواقب و پیامدهای منفی رانت‌های نفتی دارند. شوپرت تمرکز را به جای نفت به نظام سیاسی و اقتصادی قبل از نفت می‌برد (Schubert, 2006: 217).

نظریه دولت رانتیر متضمن این است که افزایش وابستگی و اتکا به نفت احتمال شکست و فروپاشی رژیم را بالا می‌برد نظریه بلای منابع نیز متضمن همین امر است. اما بنیامین اسمیت برخلاف طرفداران این دو نظریه معتقد است که شکست و فروپاشی رژیم‌های نفتی در اثر وابستگی به نفت احتمال کمتری دارد و این رژیم‌ها سخت جانی و ماندگاری بیشتری از خود نشان می‌دهند. در این زمینه شاید حاکمان عربی بیش از شاعران و نویسندگان با ایده اسمیت هم نظر باشند (اسمیت، ۱۳۸۹: ۲۰۹ - ۲۱۳).

از سویی دیگر، تحولات عظیم نفتی در سده بیستم در کشورهای نفتی عربی حوزه وسیعی از ادبیات این کشورها از جمله حوزه رمان، داستان نویسی، نقد ادبی، شعر، نمایش‌نامه و گرایش‌های

^۱ - Guus

بینارشته‌ای مانند مطالعات فرهنگی و مطالعات سیاسی این کشورها را تحت الشعاع قرار داد. نویسندگانی چون عبدالرحمن منیف، نوال سعداوی، جبرا ابراهیم جبرا رمان‌هایی در مورد وقایع و مناسبات و تحولات نفتی نگاشته‌اند. نیز بسیاری از شاعران عربی معاصر همچون عبدالله بردونی، عبدالعزیز مقالچ، صلاح عبدالصبور، عبدالوهاب بیاتی، ادونیس، محمود درویش، مظفر نواب، احمد مطر و نزار قبانی در زمینه تحولات نفتی و تأثیر آن بر اوضاع و مناسبات داخلی و خارجی جهان عربی در قالب نقد یا شعر نوشته و سروده‌اند.

مظفر نواب، احمد مطر و نزار قبانی از شاعران برجسته و صاحب نظر جهان شعر معاصر عربی‌اند که نگرش نوینی به بسیاری از مسائل روز عرب‌ها داشته و دارند؛ مسائل اجتماعی که از مهم‌ترین چالش‌های معرفتی در جهان عرب محسوب می‌شود، در اشعار این سه شاعر، عیان و ملموس است؛ نفوذ کلان و تأثیر عمیق در ادبیات و کلام سیاسی این شاعران القاکننده اندیشه خاصی است. اندیشه‌ای که در مطالعات و پژوهش‌هایشان مسیر منطقی‌ای را به هدف جریان کارآمدی پیمودند. منظورشان از جریان تحول‌های تکاملی و فرایندی است که منجر به تغییر و تحول شود.

شاعران یادشده با رویکردی انتقادی و اعتراض آمیز در عرصه‌های مختلف فکری هنرنمایی کردند؛ آنان که خود زخم خورده حاکمانند، مسائل سیاسی و اجتماعی را وجه بارز مضمون‌های شعری خود قرار دادند. آگاهی‌ای که بر اثر اوضاع ناهنجار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در آن‌ها به وجود آمد، باعث شد که نظام حاکم و سیاست‌هایشان را همسو و همگرا با اندیشه و تفکرات خود ندانند و با زبان شعر به بیان دغدغه‌های مردمی بپردازند. اصلی‌ترین هدف آن‌ها برجسته کردن وجه مبارزه‌ای شعر است که منعکس کننده اوضاع سیاسی - اجتماعی - اقتصادی جوامع عربی است که از استعمار غرب و حاکمان خود فروخته در رنج و عذاب بودند.

در پرتو اهمیت مسئله، جستار کنونی با اتکا به نظریه‌های موجود در زمینه نفت در مطالعات سیاسی و اقتصاد سیاسی و مطالعات خاورمیانه و با گزینش و انتخاب سه شاعر معاصر عربی مذکور، وجود منبع رویکرد آنان را به نفت مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. انتخاب این سه شاعر از یک سو به دلیل جایگاه قابل توجه آنان در نقد نظام و ساختار اجتماعی و سیاسی کشورهای عربی و از سوی دیگر به دلیل سبک طنزآمیز و صراحت گونه اشعار سیاسی آنان صورت

گرفته است.

پیشینه و پرسش‌های تحقیق

تحقیق حاضر دارای دو پیشینه است: مقاله نوال سعداوی و گونه ادبی «رمان نفت» از ابراهیم محمدی، عفت فارغ و عبدالرحیم حقدادی، چاپ شده در مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۱. در این مقاله با طرح خلاصه‌ای از رمان مذکور، کاربست نفت در آن نشان داده شده است. مقاله «الصور الجمالية لمفردة النّفط فی الشعر العباسی» از عزیز البوشهبازی، محمد جواد اسماعیل غانمی و عبدالکریم البوغبیش، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۹۶. این مقاله صرفاً کاربرد واژه نفت را در اشعار دوره عباسی بررسی کرده است. به عنوان مثال این که شعله‌های نفت به ستارگان درخشان و شمشیرهای مجلا و مطلا و دود آن به تاریکی شب تشبیه شده است.

بررسی عناوین و محتوای دو پژوهش یادشده القاگر این مسئله است که تاکنون پژوهنده‌ای رویکرد شاعران معاصر عربی را در خصوص نفت، مورد بررسی و نقد قرار نداده است و پژوهش پیش‌روی برای اولین بار به این امر مبادرت می‌ورزد و همین مسئله اهمیت و ضرورت آن را دو چندان می‌کند.

در پی اهمیت مسئله این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی رویکرد سه شاعر برجسته در این حوزه را مورد مطالعه قرار داده و درصدد پاسخگویی به این پرسش‌هاست که ۱. صنعت نفت در شعر سه شاعر مورد مطالعه چگونه بازنمایی شده است؟ ۲. شاعران کشورهای نفت خیز در مقام شهروندان دولت‌های رانتیر و نفتی چه نگرشی در قبال نفت و پیامدهای آن داشته‌اند؟ ۳. موضع این سه شاعر در قبال نفت، دارای چه وجوه افتراق و اشتراکی است و در چهارچوب کدام یک از نظریه‌ها یا فرضیه‌های مطرح در مورد نفت قابل تبیین و پیگیری است. بر اساس این پرسش‌ها، این فرضیه مورد بحث و بررسی واقع خواهد شد که: به نظر می‌رسد بازنمای نفت در شعر شاعران مورد بحث، منفی است. به تعبیری دیگر شاعران مورد بحث، نفت را عامل نبود شایسته سالاری، منبع استبداد و مانع توسعه دولت‌های عربی می‌دانند.

نفت، مایه عقب ماندگی

اقتصاد نفتی و بیماری هلندی یکی از نظریه‌های مشهور درباره ارتباط نفت با توسعه و دولت است. این فرضیه باور دارد که ریشه ناکارآمدی و ناکارایی و نیز پایین بودن بهره‌وری عوامل تولید را باید در وجود درآمدها و رانت‌های نفتی جستجو و تعقیب کرد. طبق این فرضیه دسترسی به منابع رانتهی و نفتی مانع از تلاش در جهت افزایش قابلیت‌های تولیدی متکی بر ظرفیت‌های داخلی می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۹: ۵۷). در چنین وضعیتی، توسعه پایدار اجتماعی از جمله توسعه سیاسی، امکان و مجال بروز و ظهور ندارد. احمد مطر یکی از شاعران متعهد و مستقل جهان عرب، که بدون وابستگی به حزب یا گروهی، دغدغه جمعی و اصلاح امور مردم را در شعر دنبال می‌کند (النابلسی، د.ت: ۲۴۰) نیز بسان قائلان به نظریه اثر ضد توسعه‌ای نفت، در شعر خود، رشد نابرابری قدرت خرید و تغییرات اساسی در بنیان و ساختار اقتصادی و رشد اختلاف طبقاتی را مطرح می‌کند و سرمایه نفتی را موجب بدبختی و فلاکت مردم می‌داند، آنجا که می‌گوید:

كلُّ ما أعرِفُه .. أُنِي مواطنٌ/ وبلادي من أغنى بلادِ العالمين/ وأنا جائعٌ .. وأطفالي خُفاةٌ .. وبيتي مؤجِرٌ/
وبراميلُ النفطِ تُهدِرُ ... (مطر، ۲۰۱۰: ۵۶).

تضاد و تقابلی که مطر میان غنای سرزمین و هدر رفتن بشکته‌های نفت با گرسنگی شهروندان و پابرهنگی کودکان برقرار کرده حاکی از اهتمام و بلکه نقد او به مشکلات شهری، شهرنشینی و محیط زیستی در ابعاد گسترده‌ای است که طرفداران تأثیر نفت در توسعه یافتگی کاذب و زودگذر می‌بینند. نفت، سنت‌های فرهنگی و روابط را زیر پا گذاشته و بی تعادلی را در میان بخش‌ها و نهادهای مختلف اقتصادی پدید آورده است. بهایی که اقشار مختلف در راه پیشرفت کشورهای نفتی عربی به سوی اهدافی کاملاً تخیلی و شبه تخیلی مانند تبدیل شدن به تمدن‌های بزرگ و قدرت‌های اقتصادی و صنعتی در منطقه و جهان می‌پردازند چیزی جز عقب ماندگی، گرسنگی و فقر مردم نیست:

كل حينٍ/ واملالين يُبذِرُ ../ في حياضِ الآخِرينَ/ وأنا ابنُ الأرضِ / مدينٌ .. وطمعاً من غشيلينَ/ كلما زاد
وإي الأمرِ غنيٌّ ../ صرثُ أفقرَ/ وإذا ازداد مُحِبَّي شحوباً ../ فوجهُ مولاي أنصرُ/ فأنا في رأيهِ لستُ سوى ../ ذرةٌ
من عُبارٍ ../ ليسَ أكثرُ! / أزيدُ وداعةً .. ويزيدُ ظلماً ../ أذوبُ عنوبةً .. فيصيرُ أعكِرُ (مطر، ۲۰۱۰: ۵۷).

این شعر اشاره به انباشت، انحصار و تمرکز سرمایه در دست سلاطین عربی دارد. اگر خارج از عرصه شعر و خصوصاً در قالب مفاهیم و مقولات موجود در عرصه اقتصاد سیاسی درباره این شعر

داوری کنیم شاید بتوان در آن، نوعی خطا در شناخت مسئله و تقلیل مسائل گوناگون به یک مسئله را دید. هر چه هست تقابل‌های دوگانه‌ای که در این شعر میان ملایین (سرمایه) و مدین (بدهکار)، آخرین (دیگران) و أنا (من)، تبذر (اسراف می‌کنند) و طعام من غسلین (غذا از خون)، ولی الامر (والی) و أفقر (فقیر)، محیای و وجه مولای، شحوب (رنگ پریدگی، ضعف) و انضر (زیبایی و شادابی)، وداعة (نرمخویی، تیره‌بختی) و ظلم (ستم)، عذوبة (گوارا) و اعكر (ناصاف شدن، گل آلود شدن) برقرار شده است که دوگانگی موجود میان سلطان در رأس دولت رانتیر و رانتخواران حکومتی را با مردم بازنمایی می‌کند. تنها نکته‌ای که مردم و رانتخواران حکومتی در آن مشترکند «أزید و یزید» است که آن هم در جهت مخالف یکدیگر است؛ یکی ظالم‌تر و دیگری تیره بخت‌تر می‌شود. فاصله دولت رانتیر با بدنه مردم و شخصی شدن دولت و سر برآوردن سلطان مقتدر، کنترل مکانیسم‌ها و سازوکارهای تأثیر منفی درآمدهای نفتی را از دولت سلب کرده است.

مظفر نواب، شاعر ناپذیرای معاصر عراق که در استعمارستیزی و نکوهش استبداد و ظلم پذیری صاحب سبک است (القوسی، ۲۰۱۱: ۸ - ۹) نیز با همان نگاه، نفت را عامل عقب ماندگی و فقر اقتصادی و محرومیت بر می‌شمارد و می‌آورد:

شاهدتُ بعيني الحامل تأكل مما يتقيأ طفل محموم/ وتغذي الولد الآخر من نفس القيء الأسود/ ما أعظم ما صنع النفط العربي بنا/ نتجشأ حتى التخممة جوعا (نواب، ۱۹۹۶: ۱۸۷).

وی همسو با نظریه‌های تأثیر منفی نفت در توسعه یا به تعبیری دیگر تأثیر نفت در توسعه نیافتگی، در تصویری شوک آور و دهشتناک از زن بارداری که از استفراغ کودکی تب زده تغذیه می‌کند و کودک دیگر خود را نیز از همان استفراغ سیر می‌کند سخن می‌گوید. تبدیل صیغه روایت از سوم شخص مفرد به دانای کل، بیانگر نمادین بودن دو واژه زن و کودک و تعمیم یافتگی آن به آحاد جامعه است که به فقری جانکاه گرفتار شده‌اند. نفت عربی موجب شده از شدت گرسنگی تا سر حد سوء هاضمه آروغ بزنییم. تعبیر «ما أعظم ما صنع النفط العربي بنا» به خوبی گواه و مؤید این است که دیدگاه شعر نواب تا چه اندازه با تئوری تأثیر نفت در عقب ماندگی همخوان است و قابلیت انطباق با آن را دارد.

نفت، مایه استبداد

کاتوزیان نفت را از موانع توسعه سیاسی و حتی از عوامل استبداد دانسته و از وضعیتی موسوم به «استبداد نفتی» سخن به میان می‌آورد (۱۳۹۵: ۲۹۰). طبق این دیدگاه تا زمانی که نفت وجود دارد دولت‌ها در زمینه اقتصاد خودکامه و خودسرانه عمل می‌کنند. البته منظور مدافعان این تئوری این نیست که نفت ذاتاً عامل استبداد است چون این دیدگاه ساده و مکانیکی همیشه ثمربخش و صادق نیست؛ چرا که در بسیاری از کشورها استبداد با نفت پدید نیامده بلکه ریشه در تاریخ این جوامع داشته است و نفت در سده اخیر، استبداد تاریخی را تقویت و تحکیم کرده است.

برخی از پژوهشگران حوزه علوم سیاسی، منابع نفتی را از علل قدرت دولت اقتدارگرا در این منطقه می‌دانند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۸۷). عاملیت و مدخلیت نفت در سر برآوردن استبداد در اشعار نفت محور نیز مسئله‌ای برجسته و مشهود است. به عنوان مثال مظفر نواب نفت را از عوامل نقدناپذیری و سر برآوردن دولت خودکامه می‌داند و می‌گوید:

تَجشأُ حَتَّى التَّخْمَةِ جوعاً/ وَالْمَلِكُ النِّفْطِي يَخَافُ عَلَى النِّقْدِ مِنَ الْفُئْرَانِ/ وَهَذَا الْغَرْبُ بَكُلِّ تَكَامَلَةٍ وَتَفَاضَلَةٍ
الذَّرِينِ/ وَعَلَى النِّفْطِ جَمِيعاً يَجْمَعُنَا/ وَعَلَى النِّفْطِ جَمِيعاً يَذِيحُنَا/ يَحِيَا النِّفْطُ/ يَحِيَا الْمَلِكُ الْغَازَاتِ (نواب، ۱۹۹۶: ۱۸۷ - ۱۸۸).

الملك النفتي (پادشاه نفتی) چیزی نیست جز تعبیر استبداد نفتی که در نظریه‌های موجود در اقتصاد سیاسی از آن سخن می‌رود. این پادشاه نفتی چنان از انتقاد هراسان است که حتی از موش‌ها نیز می‌ترسد. غرب با آنکه منابع نفتی در اختیار ندارد به آن راه رفته و ما که منابع نفتی در اختیار داریم به این راه کشیده شده‌ایم.

احمد مطر از چنین دیدگاهی دفاع می‌کند و می‌گوید:

الأجانب في بلادِي .. من كبارِ المودِعِينِ/ والملايينُ على الجوعِ تنامُ/ ثمُ تَهْجُرُ .. / وَتُحَقِّرُ/ وَإِذَا صَاحَ فَقِيرٌ: أَيْنَ حَقِّي؟/ فَهُوَ فِي شَرِّ بِلَادِي .. / من عُتَاةِ الْمَفْسِدِينِ/ حَكْمُهُ قِتْلًا يَعْرُزُ/ لَيْسَ فِي الدِّينِ .. وَلَكِنْ .. / هَكَذَا فِي شَرِّ حَكَامِي تَقَرَّرُ/ وَعَلَى ذَلِكَ فَتَوَى .. / فَتَصَوَّرُ !!/ من كِبِيرِ الْفُقَهَاءِ/ شَرَعَتْ مِنْ غَيْرِ وَحِي .. / نَحَبَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ/ وَفَسَوْقٌ إِذَا الشَّعْبُ تَذَمَّرُ/ وَهُوَ فِي شَرِّ الْوَلَاةِ خَرُوجٌ .. / وَخَرُوجُ الْوَلَاةِ عَنِ الشَّرِّ يَبْرُؤُ/ فَالْخُرُوجُ عَلَى الظَّالِمِ كُفْرٌ/ وَالخُرُوجُ عَلَى الْعَلِ يُقَدَّرُ/ فَتَفَكَّرْ وَتَحَيَّرْ/ وَأَنْكَمْشْ وَتَمُدِّدْ ثَمَّ عَدَّ فَتَكْوَرُ/ مَنْطِقُ الْفُقَهَاءِ بِالْمَالِ يَحْوَرُ/ إِذَا بَعَيْنِكَ رَأَيْتَ جَحْشًا/ جَعَلُوهُ رَغْمَ عَيْنِيكَ غَضَنَفَرُ! / (مطر، ۲۰۱۰: ۲۵۹).

چنان که از شعر شاعر برمی آید وجود سرمایه گذاری بیگانگان در داخل بیانگر وفور منابع طبیعی و نفتی در کشور است در حالی که همزمان میلیون ها نفر در گرسنگی به سر می برند. به بیانی ساده تر نفت نه تنها موجب توسعه اقتصادی و اجتماعی نشده است بلکه منبع و عامل توسعه نیافتگی سیاسی است به دلیل اینکه عملاً نهاد دولت را در حوزه سیاست و اقتصاد عامل به تاراج رفتن منابع طبیعی توسط بیگانگان می داند. تعبیر «اگر فقیری فریاد برآورد و حق خواهی کند، طغیان گر و فاسد خوانده می شود و به قتل می رسد» به بهترین وجه بیانگر این مسئله است که درآمدهای نفتی، در جهت سر برآوردن رژیم بی تفاوت و بی رحم نسبت به مردم که اتفاقاً پوششی دینی نیز به ماهیت غیردینی و غیرانسانی خود می دهد تبدیل شده است. این رژیم به دلیل اتخاذ تصمیمات اشتباه در عرصه سیاست و اقتصاد مملکت خود و امتیاز دادن به بیگانگان با توجه با ماهیت دینی مردمش به بازیگر دینی تبدیل شده و تولید فتوا، دین و شرعی می کند که مجازات حق خواهان مستضعف علیه سیاست های اتخاذی آنان و باج دادن به نیروی های اجنبی، قتل است. حتی تظلم خواهی، فریاد خواهی و دادخواهی مردم از جنس فسق و فجور و سزای آن معلوم و مبرهن است «وفسوقٌ إذا الشعبُ تدمرٌ».

در این دین نفتی و شرع رانتهی که ریشه در باج دادن به بیگانگان دارد، بی عدالتی و دین ستانی و دین فروشی والیان و حاکمان توجیه دینی می یابد، اما تظلم خواهی مردم مظلوم علیه به غارت رفتن سرمایه کشورشان توسط اجانب، بی دینی و کفر تلقی می شود. دولت رانتیر و خودکامه، نهادهای مختلف رانتهی و نفتی خود را دارد و حتی اگر بخواهد تفسیر کاملاً متناقض خود با نص دینی را با ابزار قدرت چنان تحمیل می کند که تفسیر تحمیلی و تحریفی، جای نص را می گیرد. تضادهایی که شاعر میان سلطان/شعب، قضاء/مقدر، جوعان/یسرق ایجاد می کند همان تضادهایی است که متفکران و اندیشمندان سیاسی به دلیل پیش بینی آن در دولت های رانتیر، نسبت به فریه شدن و یکه تاز شدن و بی رقیب شدن دولت رانتیر هشدار می دهند.

باری، قدرت و رانت نفتی در جهت فریب ایدئولوژیک و فریب و تزویر دینی عمل کرده است. حکومت، فردی شده و فرهنگ، اجتماع، ادبیات و همه چیز به دولت و دولت به شخص حاکم تقلیل داده شده است. حاکمی که احمد مطر غالباً با لفظ «سلطان» یا «سلاطین» از آن تعبیر می کند تا نقش شخص سلطان را دولت خودکامه برجسته کند.

توضیح بیشتر اینکه باور شاعر این است که در سرزمین مادری اش یعنی خاورمیانه، بیگانگان تبدیل به سرمایه گذارانی با ثروت انبوه شده‌اند و درآمد خود را که از منابع حیاتی مردم سرزمین شاعر است در حساب‌های خود پس انداز کرده‌اند، حال آنکه میلیون‌ها نفر از ساکنان این سرزمین از حقوق اساسی و اولیه خود که قوت لایموت باشد محروم گشته‌اند و با شکم گرسنه، شب را به صبح می‌رسانند؛ علاوه بر این، مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند و شخصیتشان نیز تحقیر می‌شود. مصیبت تنها به اینجا ختم نمی‌شود؛ زیرا در سرزمین شاعر کوچکترین روزنه‌ای برای مطالبه حقوق حقه مردم نیز وجود ندارد و هر مستمندی به مطالبه حقوق خود فریاد برآورد، قانون اساسی این سرزمین او را مفسد فی الارض و سرکش و متمرّد می‌داند که ریختن خونش مباح می‌شود.

البته باید مدنظر داشت که این بی‌عدالتی و بی‌قانونی برخاسته از قانون (!) ارتباطی با دین ندارد، بلکه زاییده ظلم و ستم و بی‌کفایتی سردمدارانی است که در پوشش دین و فتوا سعی دارند به خواسته‌های خود برسند از این روی، غارت اموال مسلمانان را برای خود مجاز و قانونمند کرده‌اند. این استبداد دولتی بر همه حوزه‌های جامعه مسلط شده و در همه حوزه‌ها دست برده است، آنجا که می‌خوانیم:

حتى الصراط المستقیم إذا شاءوا / جعلوه رُغْمَ أنفِ النَّصِ مدوّز / هكذا في كل أمرٍ / هكذا فقه السلاطين يزور / أنت يا ربُّ براءةٍ من مقالاتِ فقيهٍ مُسَيَّرٍ / إذا بُتَّ جوعاناً / فذاك قضاةٌ / وإن يشرقُ الوالئُ / فذاك مُقدَّرٌ / فأنا الشعبُ ... (مطر، ۲۰۱۰: ۲۶۵).

همچنان که از نمونه شعری بر می‌آید، کارآیی درونی دولت‌های نفتی عربی به شکلی نبوده که در مقام نهادی عموماً مستقل از نیروهای اجتماعی و سیاسی با تکیه بر شایسته‌گزینی و شایسته‌سالاری ضابطه مدارانه و مبتنی بر حاکمیت قانون، مناسبات قانونی و حقوقی برقرار کنند بلکه هر چیزی که فقه و شرع و اخلاق و قانون سلاطین و امرا اقتضا کند همان است.

جالب توجه است که مظفر نواب نیز از اسلام نفتی و استبداد نفتی که آنها را یکی می‌داند سخن می‌گوید و می‌آورد:

نظر الأطفال إلى الوطن العربي / خصيان الحكام العرب ارتحفت شرفاً / صرح نفظ بن الكعبة ان يعقد مؤتمرًا / لسنا في زمن التفكير (نواب، ۱۹۹۶: ۱۶۹).

باور شاعر این است که کودکان - که فردا متعلق به آنان است - به سرزمین عربی می‌نگرند و با همان نگاه، شکوه دروغین حاکمان اخته عربی به لرزه در می‌آید، این است که با توسل به قدرت نفتی نهفته در پوششی دینی، با برگزاری همایش‌های فرمایشی و تهی و سیستمی از آموزش و تربیت به منظور باز تولید افکار خود و نهادینه کردن ارزش‌های خویش در جان و دل نسل آینده مشروعیت خود را توجیه می‌کنند. اینکه نفت فرزند کعبه باشد، تعبیر شاعرانه اسلام سیاسی، اقتصاد و دین نفتی و بالاخره استبداد دینی نفتی است؛ این تعبیر با تعبیری چون «عدم التفكير»، و «خصیان الحکام العرب» و نیز «ارتخفت شرفا» تقویت شده است.

نفت، مایه نکبت

برخی نظریه پردازان به دلیل این که وفور منابع در کشورهای دارای منابع طبیعی موجب کندی رشد و بی‌ثباتی اقتصادی، فساد سیاسی، نزاع بر سر تملک سرمایه و بودجه بیشتر، و نهایتاً رکود و هدر رفتن سرمایه‌های انسانی می‌شود نظریه نفرین یا بلای منابع را پیش کشیده‌اند و استدلال کرده‌اند این منابع به جای نعمت می‌توانند موجب نعمت شوند (Gylfason, 2001: 143). سرمایه و منابع طبیعی، میل به خارج کردن سایر انواع سرمایه‌ها دارد و به همین دلیل موجب کندی رشد اقتصادی می‌شود. نوسان قیمت نفت موجب بی‌ثبات شدن اقتصاد و اختلال در رشد اقتصادی می‌شود و بر توسعه اثر منفی می‌گذارد (Karl, 2005: 31).

بررسی اشعار شاعران مورد بحث درباره نفت نشان می‌دهد آنان شواهد غیرقابل انکاری در زمینه آثار مخرب ثروت‌های ناشی از فروش منابع نفتی می‌بینند. هیچ یک از شاعران، نفت یا هیچ یک از دیگر منابع طبیعی را ذاتاً و فی نفسه شر نمی‌دانند و حتی شعری که با تأویل‌های پیچیده نیز متضمن تلویح به چنین مسئله‌ای باشد در آثار آنان دیده نمی‌شود، اما نمونه‌ها حاکی از این است که آنان منتقد آثار متضاد غیر مستقیم ثروت‌های نفتی‌اند که تأثیر آن بر رشد اقتصادی کنترل و مدیریت نمی‌شود. شاید مظفر نواب بیش از دو شاعر دیگر مورد بحث بر مسئله نفرین منابع یا دست کم تأثیر سوء منابع انگشت تأکید نهاده باشد، آنجاکه آورده است:

و صرح نطف بن الکعبة / ماذا صرح نطف بن الکعبة؟ / نطف بن الکعبة مجتمع .. ترتفع الأسعار / نطف بن الکعبة
 يقضي حاجته... تنتظر الأسعار / فما أعجب ما إجتماع القردة / والعظمة يا نطف بن الکعبة / أنت تغص تغص بعظمة

فاطمة بنت فلان/ وفلان مات على جس العودة/ ماكان لنا من زمن ندفنه/ هذي العظمة من فاطمة بنت فلان/ هذي الفقرات المحروقة تصلح مسبحة لرجال الكهنوت/ هذا القيء البني الفاخر من رخيوت/ أحد يعرف ما رخيوت؟/ هذا تصريح جيوش الردة/ هذا تل الزعتر/ هذا الدامور/ وسيناء/ وأنطاكية/ طب الصغرى/ طب الكبرى/ طب الكبرى وأبو موسى/ وإلى آخره (نواب، ۱۹۹۶: ۱۸۹-۱۹۰).

مفهوم سخن نواب این است که نفت ملاک تعیین کننده قیمت بی ثباتی اقتصادی و نوسان و بلکه اختلال قیمت‌ها است. البته انگشت اتهام را به سمت سردمداران عربستان سعودی گرفته است که همواره یکی از عوامل بی ثباتی بهای نفت بوده‌اند و در بسیاری از اوقات به خاطر اختلافات سیاسی با دیگر کشورهای صادر کننده نفت در منطقه، با تولید بی رویه و صادرات نفت به کشورهای مصرف کننده، از بهای این ثروت خدادادی کاسته‌اند. رخیوت که در استان ظفار در جنوب کشور عمان قرار دارد نیز تل الزعتر، سیناء، انطاکیه و دیگر شهرهای مشهور عربی در آتش بلای نفت می‌سوزند و به دانه‌های تسبیحی در دستان روحانیون عربی می‌ماند که استبداد دینی را دستمایه استبداد سیاسی ساخته و توجیه‌گر سیاست‌های حاکمان خودکامه عربی‌اند.

احمد مطر نیز با لحن تلخ و طنزآلودی انگشت تأکید بر رابطه میان بی ثباتی قیمت نفت و معیشت مردم می‌گذارد. از نظر او وابستگی و اتکا به نفت چندان عمیق و گسترده است که نه تنها میزان توسعه به طور مستقیم تحت تأثیر افزایش یا کاهش درآمدهای نفتی قرار می‌گیرد بلکه نوسانات نفت زندگی مردم را مختل می‌کند:

قفز النفط/ هبط النفط/ حلق حتى أعلى سقف/ وعلى أدنى أرضٍ حطّ / والشعبُ على خط القحط/ ملتزمٌ بلزوم الخَطِّ! (مطر، ۲۰۱۰: ۲۴۱).

باور شاعر این است که قیمت نفت لحظه به لحظه در نوسان است و هرآن ممکن است به بالاترین یا پایین‌ترین حد خود برسد، در این میان مردم که نه بر روی خط فقر، که بر روی خط قحطی و گرسنگی قرار دارند چشم به انتظار شانس‌اند که زندگی آنان را از قحطی برهاند.

باری، در نبود این منبع احتمالاً دولت‌ها توانمندی‌های مختلف اجتماعی را در جهت دهی و برنامه‌ریزی صرف می‌کردند و رشدی پایدار و واقعی که ناشی از مدیریت منابع انسانی و فکری است شکل می‌گرفت از نکاتی است که در اشعار نفت احمد مطر برجستگی دارد:

يُصغي الشعب لصفير الحكام/ ويتبايع مجرى الأرقام/ فإذا ما قفرت يثنتُ/ وإذا ما هبطت ينحطُ / يتحسّرُ عند

تدنیها/ لکن .. فی حال ترقیہا/ لا یُعطی جائزۃً قطاً! (همان: ۱۳۸).

هدر رفتن منابع انسانی و عدم استفاده از توانمندی‌های مردم و در نتیجه فقر و عدم رشد و بیشترین نوسان زندگی مردم در اثر کمترین نوسان قیمت نفت در این شعر حاکی از دیدگاه همسو و همخوان احمد مطر با مفهوم بلائی سیاه و نفرین منابع است؛ منابعی که علی القاعده باید نعمت محسوب شوند اما نعمت به بار می‌آورد:

هذا الشعبُ الواقفُ دوماً/ ما بین الشکر والضعفُ/ هذا الملعوبُ بملعبِهِ/ وهو بلا حل أو ربط.. / ما ماهیئُهُ بالضبْطُ؟! / هو جمهورٌ أولمِیّ.. / مهووسٌ بسباق التَّفطُّ! (همان: ۱۳۷).

شومی نفت چنان دامنگیر شده که مردم کشورهای عربی مدام چشم به انتظار نفتی‌اند که در عرصه سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، بسان یک منجی پر قدرت عمل می‌کند. به دلیل این که همه سیاست‌ها در گرو نفت و وابسته به آن است. تعبیر «هذا ملعوب ملعبه وهو بلا حل او ربط» که حاکی از ملعبه و بازیچه شدن مردم به خاطر نفت است بهتر از هر چیزی گویای این بلا و شومی است. باری، نفتی که حاکمان برای صادرات بی‌رویه آن با هم رقابت دارند و به جای اینکه تأثیر مثبتی بر زندگی مردم داشته باشد، آن را به بازیچه گرفته است، چیزی جز نکبت و بدبختی نیست.

نفت، مایه فساد سیاسی

ناکارآمدی حاکمان عربی و بازیچه بودن آن‌ها در عرصه سیاست‌های خارجی باعث شد "نزار قبانی که به شاعر زن و عشق ملقب بود، نیز نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی بی‌تفاوت نباشد و موضع‌گیری‌های تند و گزنده‌ای به نظام فاسد کشورهای عربی داشته باشد و در پی تغییری بنیادین در آن نظام باشد" (دراویش، ۲۰۰۸: ۲۴) و از جمله شاعرانی است که از این زاویه موضع‌گیری کرده است. وی با نقد کارساز دولت رانتیر بر آن است تا سوء استفاده دولت از قدرت یا همان فساد سیاسی را نقد کند و می‌گوید:

یهجم المراد/ و یأکل الشعر الذی نکتبه/ وی شرب المداد/ من کل صوب.. یهجم (الإیدز) علی تاریخنا/ ویحصد الأرواح، والأحساد/ من کل صوب.. یطلقون نفضهم علینا/ ویقتلون أجمل الجیاد/ فکاتب مدجن/ وکاتب مستأجر/ وکاتب بیاع فی المزاد/ هل صار زیت الکاز فی بلادنا مقدساً؟/ و صار للبترویل فی تاریخنا، نقاد؟؟ (قبانی، ۱۹۹۴،

ج ۳: ۷۶۵).

شاعر در این قطعه از سروده خود، نفت را ابزار اعمال قدرت دستگاه حاکمه برمی‌خواند که با آن آزادی بیان نویسندگان را سلب و آن‌ها را تبدیل به نویسندگانی عافیت طلب، مزدور و بنده زر کرده است؛ نفت در این سطرهای شعری نماد ثروتی است که می‌توان با آن اندیشه‌ها و قلم را خریداری و به خدمت خود درآورد تا تاریخ و واقعیات آن به گونه‌ای نگاشته شود که دلخواه حاکمان و نه منطبق با آنچه که اتفاق افتاده است. قبانی با نوعی غرب ستیزی خفیف - که تفصیل آن را در بخش «نفت و استعمار» می‌آوریم - حتی نیروهای عربی را که در غرب تولید فکر سیاسی و گفتمان سازی می‌کنند اجیر و مزدور می‌خواند:

جرائد/ جرائد/ جرائد/ تنتظر الزبون فی ناصیة الشارع،/ کالبغایا/ جرائد، جاءت إلى لندن/ کي تمارس الحریه/ تحولت - علی يد النفط- / إلى سبایا (همان: ۷۶۶).

نیش گزنده و لحن بی پروای شعر، فساد سیستماتیکی که هیچ نهادی را در جامعه مستقل نگذاشته واضح‌تر از آن است که نیازمند توضیح باشد؛ تکرار واژه جراید در آغاز از نگاهی فرمالیستی، سازواری و هارمونی کاملی با فضایی دارد که شاعر، جراید را به آن تشبیه کرده است. بدین شکل از نظر نزار اقتصاد و فرهنگ این کشورهای نفتی به شکلی ساختاری و سیستماتیک چنان به نفت وابسته شده که روزنامه‌های دولتی را در خارج از محدوده و قلمرو کشور نیز به وضعیتی که نشاید و نباید گفت دچار ساخته است.

نفت در نظر قبانی همزاد و همتای فساد است؛ هر چند شاعر بر بیان فساد جنسی حاکمان بیش از فساد در حوزه‌های دیگر تأکید و تمرکز کرده است، اما از آن جا که فساد، متعلق به حاکمان و حکمرانان است و به دلیل رانت‌های نفتی است فساد جنسی در اینجا هم ردیف و بلکه به معنای فساد سیاسی است. تعابیر نزار بسیار در این خصوص صریح و گزنده است، آنجا که می‌خوانیم:

أيا طويل العمر/ یا من تشتري النساء بالأرطال/ وتشتري الأقلام بالأرطال/ لسنا نريد أي شيء منك/ فانكح جواريك كما تريد/ واذبح رعایك كما تريد/ وحاصر الأمة بالنار.. وبالحدید/ لا أحد/ یرید منك ملكك السعيد/ لا أحد یرید أن يسرق منك جبة الخلافه/ فاشرب نبیذ النفط عن آخره/ واترك لنا الثقافه. (قبانی، ۱۹۹۴، ج ۳: ۷۷۱).

بدین ترتیب نفت به عنصری سیاسی و امنیتی تبدیل شده و هیئت حاکمه و سلطان را از مردم بی‌نیاز کرده است. او زنان و نویسندگان را با قدرت نفتی می‌خرد. شاعر چیزی از او نمی‌خواهد؛ وی که از سلطان نفتی قطع امید کرده هیچ انتظاری جز دخالت نکردن قدرت نفتی و پادشاه نفتی در قلمرو فرهنگ ندارد. می‌گوید: هر طور که دوست داری کنیزانت را به نکاح خود در بیاور و مردم را قلع و قمع کن و با توسل به نیرنگ و زور و فشار، مردم را به محاصره خود آور، کسی نمی‌خواهد تخت پادشاهی را از تو بگیرد و جامه خلافت تو را به تن کند؛ شرابِ نفت را تا آخر بنوش. تنها و تنها، عرصه فرهنگ را سیاسی نکن، جامعه مدنی وجود ندارد و حوزه فرهنگ کاملاً به اوامر و نواهی و منویات حاکم وابسته و منوط می‌شود. این جاست که استبداد نفتی، با تولید فرهنگ نفتی، دین نفتی و شرع نفتی یعنی فرهنگ، دین و شرع متأثر از مناسبات قدرت نفتی، ایجاد آگاهی کاذب می‌کند:

على الذي يرید أن يفوز / في رئاسة التحرير / عليه.. أن ييوس / في الصباح، والمساء ركبة الأمير / عليه.. أن يمشي
على أربعة / كي يركب الأمير (همان، ۷۶۸) لا يبحث الحاكم في بلادنا / عن مبدع / وإنما يبحث عن أجير (همان
جا).

این بخش نیز مؤید مضمون بخش فوق است. در این بخش نیز شاعر تأکید می‌کند که هیچ شایسته‌گزینی و شایسته‌سالاری وجود ندارد بلکه حاکم فاسد نفتی به دنبال جمع کردن مزدوران است نه نویسندگان و هنرمندان واقعی. شاعر در ادامه آورده است:

كل العصافير التي / كانت تشق زرقة السماء / في بيروت / وتملاً الأشجار، والبيادر / قد أحرق البترول كبرياءها /
وريشها الجميل / والحناجر / فهي على سقوف لندن / تموت (همان، ۷۷۰).

قدرت نفتی همه را دچار فساد کرده و همه را با چوب آلودگی رانده است. نفت، عزت و شکوه و پرها و حنجره‌های زیبای هنرمندان را سوزانده و به ورطه فساد غلطانده است.

نفت، مایه فساد جنسی

فساد یکی از مسائلی است که شاعران مورد بحث با مسئله نفت مرتبط می‌دانند؛ به دلیل تمرکز و انحصار قدرت دولت و شخصی شدن دولت، سوء استفاده از قدرت، رفتارهای نادرست، فریبکاری، استفاده از قدرت برای منافع شخصی، و شهوت‌رانی و زن‌بارگی حاکمان مورد انتقاد

این شاعران است. نزار قبانی، سیاست‌های رژیم‌های خودکامه عربی و تمرکز و انحصار قدرت و ثروت در این دولت‌ها را که از مهمترین عوامل فساد سیاسی است با لحنی بسیار زننده و ناسزاگونه به باد انتقاد می‌گیرد. وی در متن شعری خود بر تبعات فرهنگی و اجتماعی نفت بیش از سایر تبعات و آثار منفی آن انگشت می‌گذارد. او با تکرار ایماژهای لذت جویی و کامروایی‌های جنسی و دیوانه‌وار حاکمان عربی این تبعات را که به نظر وی ناشی از درآمدهای سرازیر شده و بادآورده نفت است برجسته می‌کند و با لحن طعنه‌آمیز می‌گوید:

تمرغ یا امیر النفط.. فوق وحول لذاتك/ كممسحة.. تمرغ في ضلالتك/ لك البترول.. فاعصره على قدمي خيلياتك/ كهوف الليل في باريس.. قد قتلت مروءاتك/ على أقدام مومسة هناك.. دفنت ثاراتك/ فبعث القدس.. بعث الله.. بعث رماذ أمواتك/ كأَنَّ حراب إسرائيل لم تُهضُ شقيقاتك/ ولم تدم منازلنا.. ولم تحرق مصاحفنا/ ولا رايأها ارتفعت على أشلاء راياتك/ كأَنَّ جميع من صُلبوا.. على الأشجار.. في يافا.. وفي حيفا../ وبقر السبع.. ليسوا من سلالاتك/ تغوص القدس في دمها.. وأنت صريع شهواتك/ تنام.. كأنا المأساة ليست بعض مأساتك/ متى تفهم؟/ متى يستيقظ الإنسان في ذاتك؟ (قبانی، ۱۹۹۴، ج ۲، ۲۱۱).

فساد سیاسی در شعر فوق با ایماژهای فساد جنسی و بوالهوسانه به تصویر کشیده شده است؛ سلطان، سلطان و امیر نفت است یعنی به خاطر نفت است که چنین اقتداری یافته است و «فعال ما یشاء» بودن مؤید این اقتدار است. درآمدها و رانت‌های نفتی را صرف عشرت جویی و معشوق بارگی خود می‌کند. هوس بارگی‌های او در پاریس (غرب)، جوانمردی را از وی ستانده است. سلطان، حاکمیت ملی و منافع ملی و سرزمین‌های عربی و حتی خدا را در مسلخ شهوت رانی‌های خود قربانی و فدا کرده است. قدس در خون غلطیده حال آنکه وی کشته شهوت‌رانی‌های خویش است. آری، قدرت او چنان فساد آورده که انسانیت در درون او مرده است.

شاعر در ادامه مفهوم فساد را با فساد اخلاقی و فساد جنسی گره می‌زند و فساد جنسی را عامل فساد مدیریتی می‌داند:

متی تفهم؟/ بأنتك لن تخدرني.. بجاهك أو إماراتك/ ولن تملك الدنيا.. بنفطك وامتيازاتك/ وبالبتول يعيئ من عباتك/ وبالعربيات تطرحها على قدمي عشيقاتك/ بلا عدد.. فأين ظهور ناقاتك/ وأين الوشم فوق يدك.. أين ثوب خيماتك/ أيا متشقق القدمين يا عبد انفعالاتك/ ويا من صارت الزوجات بعضاً من هواياتك/ تكدسهن

بالعشرات فوق فراش لَدَاتِكْ / تحنطهنَّ كالحشرات في جدرانِ صالاتِكْ / متى تفهم؟ / متى يا أيها المتخم؟ / متى تفهم؟ /
 بَأَيِّ لَسْتُ مِنْ تَهْمٍ / بِنَارِكْ أَوْ بِجَنَاتِكْ / وَأَنْ كِرَامَتِي أَكْرَمُ / مَنِ الذَّهَبِ المَكْدَسِ بَيْنَ رَاحَاتِكْ / وَأَنْ مَنَاحَ أَفْكَارِي غَرِيبٌ
 عَنِ مَنَاحَاتِكْ / أَيَا مِنْ فَرَحِ الإِقْطَاعُ فِي ذَرَاتِ ذَرَاتِكْ / وَيَا مَنْ تَحْجَلُ الصَّحْرَاءُ حَتَّى مِنْ مَنَادَاتِكْ / متى تفهم؟ (همان،
 ۲۱۲).

سلطان، هم دنبال تقویت استقلال خود از جامعه است و هم با تأثیر مخرب قدرت در تغییر الگوهای فرهنگی و ارزشی وی، مشغول عشرت طلبی و خوش باشی است. درآمد نفتی احساس و نیاز به تملک و سلطه سلطان عربی و بلکه توهم سلطه را به شکلی لجام گسیخته و مهارناشدنی به بالاترین درجه رسانده است. تکرار «متی تفهم» در سروده، گویای تأکید شاعر بر میل هوس آلود سلطان عربی به چیرگی و تسلط بر همه چیز است. این چیرگی در ادبیات سیاسی مترادف اقتدار مهار ناشده‌ای است که ضرورتاً فسادانگیز و به وضوح، تداعی گر جمله بسیار مشهور «لرد اکتون»^۱ فیلسوف انگلیسی است که می‌گوید: «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق» (راسل، ۱۳۸۵: ۶۳). تعبیر «عبد انفعالاتک» که به معنای سلطان، بنده هوس‌ها و امیال خود شده است نیز همین تصویر را تقویت می‌کند. فساد ناشی از قدرت مهار ناشده سلطان که همه امکانات تطمیع و تهدید (بنارکْ أَوْ بِجَنَاتِكْ)، (مَنِ الذَّهَبِ المَكْدَسِ بَيْنَ رَاحَاتِكْ) را در دست دارد و احساس تملک در ذره ذره وجود او لانه کرده و طبیعت حتی از صدای او شرمسار است، چنان لجام گسیخته که زنان را بسان حشراتی در دیوارهای قصر امیال جنون آمیز خود مومیایی می‌کند.

نفت، مایه استعمار زدگی

دیدگاهی نفت را به پدیده استعمار گره می‌زند با این باور که تا زمانی که نفت هست، وابستگی کشورهای نفتی به اقتصادهای پیشرفته کشورهای سرمایه‌داری به حال خود باقی است (نصیری، ۱۳۸۰: ۱۱۵). مظفر نواب ضمن توجه به این نکته مهم، که وابستگی کشورهای عربی به نفت، برآیند توطئه غرب استعمارگر است می‌گوید:

هذا غرب بكل تكامله وتفاضله الذريين / وعلى النفط جميعا يجمعنا / وعلى النفط جميعا يذبحنا / يحيا النفط /
 يحيا الغاز / يحيا ملك الغازات / هل أحد يعرف منكم كيف يكون الطعم المالح للقيء؟؟ وهل يعرف كيف التينة قد

^۱ - lord Acton

نسف النبع الطیب؟ (نواب، ۱۹۹۶: ۱۸۷-۱۸۸).

طبق مفهوم این شعر، غرب با همه توان و قدرت خود ما را به نفت مشغول کرده است، اما جهانی که قدرت نفتی می‌سازد طعم شور استفراف دارد همان گونه که درخت انجیری چشمه‌ای گوارا را گل آلود می‌کند.

نزار قبانی نیز به پیوند نفت با منافع کشورهای استعماری توجه کرده است و با نگاهی منتقدانه می‌پرسد:

هل سقط الکبار من کتابنا/ فی بورصة الریال؟/ هل أصبحت إنجلترا عاصمة الخلافه؟/ وأصبح البترول یمشی ملکاً/ فی شارع الصحافه؟؟ (قبانی، ۱۹۹۴، ج ۳: ۷۶۶).

دیدگاهی که در حوزه منشأ و عوامل شکل‌گیری جوامع و کشورهای نفتی، قائل به اقتصاد نفتی و توسعه وابسته است، قائلان اندکی دارد. خواه کسانی که این وابستگی را از نوع وابستگی استعماری می‌دانند خواه کسانی که آن را از نوع استعمار نو به شمار می‌آورند و به منافع کشورهای استعمارگر باز می‌گرداند در اقلیتند. این فرضیه معتقد است ایجاد صنعت نفت بر مینا و اتکای نیازهای اقتصادی و داخلی یک کشور نبوده بلکه بر مبنای احتیاجات کشورهای استعماری تشکیل شده است. در این نظر، روند تحولات توسعه‌ای و اقتصادی کشورهای نفتی را تابعی از روند تحولات توسعه طلبانه کشورها و دولت‌های استعماری و مسئله انباشت سرمایه در آن کشورها قرار داده است (اسمیت، ۱۳۸۹: ۲۴۴). بخشی از اشعار نزار قبانی که راجع به نفت است از این منظر قابل تحلیل و بازخوانی است:

هل أصبحت إنجلترا؟/ تصحو علی ثرثة البدو/ وسمفونیة النعال؟؟/ هل أصبحت إنجلترا؟/ تمشی علی الرصیف، بالخف.. وبالعقال؟/ وتکتب الخط من الیمین للشمال/ سبحانه مغیر الأحوال (نزار، ۱۹۹۴، ج ۳: ۷۶۵).

انسان اروپایی، (انگلستان نماد استعمار در سده نوزدهم) به گمان خویش، برای کشف منابع کشورهای حاشیه که لزوماً با اعمال خشونت بر ساکنان بومی (کشورهای پیرامونی) همراه بود، نیازمند یک ملات یا خوراک ایدئولوژیک بود که خون‌بازی او را در مستعمره‌ها توجیه کند. چنین شد که اروپایی که با خط لاتین و از چپ به راست می‌نویسد، ذهنیت عربی را شکل داده و ذهنیت استعماری آن به زبان عربی که از راست به چپ نوشته می‌شود راه یافته است. واژگان بدو، نعال، خف و عقال نشانگر اهتمام ویژه نزار قبانی به تئوری شگرف شرق‌شناسی و ارتباط تنگاتنگ نفت

و استعمار است.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد می‌شود چنین برداشت کرد که ادبیات نفت در شعر احمد مطر، مظفر نواب و نزار قبانی، ادبیاتی اعتراضی و انتقادگر است؛ شاعران مورد بحث با نزدیک شدن به نظریه «دولت رانتیر» و نیز نظریه بلای منابع، بر نقش نفت در توسعه نیافتگی، استبداد و فساد تأکید کرده‌اند و رویکردشان در این مجال با رویکرد طرفداران نظریه یادشده همخوانی دارد. در ادبیات این شاعران بر مقولاتی چون نقش نفت در ایجاد خودکامگی حکام، استبداد، فساد مالی و حتی فساد جنسی و سرمایه‌گذاری پایین در جهت منافع عمومی و تبعیض، بیش از هر مقوله دیگر تمرکز شده است. با این همه باید پذیرفت که بی‌ثباتی رژیم‌های نفتی، ماندگاری یا عدم ماندگاری، فروپاشی یا عدم فروپاشی این نظام‌ها و نیز بی‌ثباتی سیاسی که محور برخی نظریه‌های راجع به دولت‌های نفتی است مورد توجه این شاعران واقع نشده است.

هر سه شاعر مورد بحث، سیاست‌های رژیم‌های خودکامه عربی و تمرکز و انحصار قدرت و ثروت در این دولت‌های نفتی و متکی بر درآمدهای رانتی را با لحنی گزنده و با ایماژهای نفت، به باد انتقاد می‌گیرند. تفاوت چشمگیری میان موضع سه شاعر نیز یافت نمی‌شود و اشعار نفت هر سه با تئوری‌ها و نظریه‌های انتقادی نفت همسو و در نقطه مقابل آرای اندیشمندانی قرار دارد که بر تأثیر مثبت نفت در روند توسعه یافتگی تأکید کرده‌اند.

با این حال، وجود اختلافات جزئی میان اشعار نفت سه شاعر انکارناپذیر است؛ نزار قبانی بیش از مظفر نواب و احمد مطر بر فساد ناشی از نفت تأکید می‌کند. عاشقانه سرا بودن نزار موجب شده است که وی فساد را با تعبیری اروتیک که دارای غلظتی جنسی‌اند تصویر کند. احمد مطر نیز در زمینه ارتباط نفت با استعمار ساکت است. دیگر اینکه احمد مطر و مظفر نواب بیش از نزار قبانی تاثیر نفت را در توسعه نیافتگی و محرومیت برجسته کرده‌اند.

به هر روی، مضمون شعر شاعران مورد مطالعه با هر میزان بهره‌ای که از واقعیت داشته باشد گویای این ویژگی است که آنان نسبت به سرنوشت مردم سرزمین خود و وضعیت معیشتی آنان دغدغه و تعهد داشته‌اند و تلاش کردند با بهره‌گیری از زبان و تعبیری نسبتاً تند و گزنده، به

واگویی دردها و برهنه‌سازی زخم‌های جامعه خود بپردازند و از نظام فاسد اقتصادی و حکومتی کشورشان پرده بردارند و از این رهگذر ضمن بیداری بخشی، حساب خود را از شاعران بی‌درد و بی‌دغدغه جدا کنند.

فهرست منابع

- ازغندی، علیرضا، (۱۳۹۱)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران، انتشارات قومس.
- اسمیت، بنیامین، (۱۳۸۹)، *نفت، توسعه دیرهنگام و انقلاب*، ترجمه سعید میرترابی، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- النواب، مظفر، (۱۹۹۶)، *الاعمال الشعریة الكاملة، الطبعة الاولى*، لندن، دار قنبر.
- ایوانز، پیتر، (۱۳۸۰)، *توسعه یا چپاول، نقش دولت در تحول صنعتی*، ترجمه عباس زندیاف و عباس مطیر، تهران: طرح نو.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران، گام نو.
- حاجی یوسفی، امیر محمد، (۱۳۷۶)، «دولت رانتیر یک بررسی مفهومی»، *مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۲۵ و ۱۲۶.
- دراویش، عبدالفتاح، (۲۰۰۸)، *روائع نزار قبانی فی الحب والسیاسة*، عمان: دار الأهلیة للنشر والتوزیع.
- راسل، برتراند، (۱۳۸۵)، *قدرت، ترجمه نجف دریابندری*، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات خوارزمی.
- قبانی، نزار، (۱۹۹۴)، *الاعمال الشعریة الكاملة، الطبعة الثانية*، دمشق، الاصدارات الشخصية الخاصة.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۳)، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران: نشر قومس.
- القوسی، محمد عبد الشافی (۲۰۱۱)، *شعراء فی مواجهة الطغیان*، الطبعة الاولى، القاهرة: مكتبة جزيرة الورد.
- کاتوزیان، محمد علی همایون، (۱۳۹۵)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- مطر، احمد (۲۰۱۰)، *المجموعة الشعریة، الطبعة الاولى*، بیروت، دارالحریة.
- میرترابی، سعید، (۱۳۸۶)، «بررسی رابطه ثروت نفت و توسعه سیاسی از منظر نهادگرایی جدید»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی کرج*، شماره ۵، بهار.
- _____ (۱۳۹۰)، *نفت، سیاست و دموکراسی*، انتشارات قومس، تهران.

النايلسي، شاکر، (د.ت)، *رغيف النار والحنطة*، بيروت: المؤسسة للدراسات والنشر.
النجار، باقر سليمان، (٢٠٠٧)، *الديمقراطية العصرية في الخليج العربي*، الطبعة الاولى، بيروت: دار
الساقى.
نصیری، قدیر. (١٣٨٠)، *نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، تهران: پژوهشکده
مطالعات راهبردی.
الورقی، سعید. (١٩٨٤)، *لغة الشعر العربي الحديث*، چاپ سوم، بيروت: دارالنهضة العربية.

Schubert, Samuel R.(2006) *Revisiting the oil curse: are oil rich nations really doomed to autocracy and inequality?*, University Library of Munich, Germany
Luciani, G. (1986). *"Allocation vs production states atheoretical framework"* in hazem beblawi and Giacomo luciani, Eds, the arabstate, new yourk: Groom helm.
Gylfason. T. (2001). *Natural resources and economic growth: what is the connection?* newyork: yale university press
Karl, Terry Lynn (2005). *"Understanding the Resource Curse"*, in *Governing Oil, A Reporter's Guide to Energy and Development, Revenue Watch Open Society Institute*, New York.